



۲۰۲۳ ماه جنوری



دکتر عبدالرحمن زمانی

فرقه مشر سید حسن خان (حسن شیون) قربانی استبداد رژیم خاندانی نادرشاه (از لابای آرشیف انگلستان)

سید حسن خان (حسن شیون) یک تن از مبارزین دوره دوم مشروطیت و قربانیان استبداد رژیم خاندانی نادرشاه بود. پوهاند عبدالحی حبیبی که با مرحوم سید حسن خان حسن‌آشنایی و صحبت داشته و مطالبی را هم راجع به گفتگوهایش با وی در شماره ۷۷ جریده «آزاد افغانستان» (ماه اسد ۱۳۳۳ ش) در تبعید نشر کرده است، در کتاب معروفش "جنبش مشروطیت در افغانستان" راجع به سید حسن خان (شیون) مینویسد که «سید حسن فرقه مشر (شیون) ولد حسین پاچا در حدود ۱۲۷۵ ش در چهارباغ لغمان در خانواده سادات کنری به دنیا آمد و در مکتب حربیه کابل در عصر امیر حبیب الله درس خواند و چون از آنجا فارغ تحصیل گردید، در قطعه



سید حسن خان (حسن شیون)

پروانه حضوری ارگ مقرر گشت و در مراتب نظامی به رتبه فرقه مشری رسید و از صاحب منصبان با نام و نشان دوره امانی و محسور با محافل روشنگران مملکت بود و همواره در مورد مبارزه سیاسی پیشقدم و شاعر روشنگر زبان پشتون شمرده میشد و در سیاست مملکت عقاید خاصی داشت که از آن طرفداری یک حاکمیت نظامی استشمام می شد و مثلًاً گاهی می گفت: «در افغانستان باید رژیم نظامی نظیر رژیم مصطفی کمال به وجود آید، تا مردم را با استعمال قوه به طرف مدنیت جدید سوق دهد. ولی این دیکتاتوری باید برای اغراض شخصی و منافع مادی و خاندانی نباشد، و هم برخلاف طبقه منور استعمال نگردد. بلکه این گروه را در کارو فعالیت مدد گار باشد. پادشاهان سابقه افغانستان همه برای مقاصد شخصی و خاندانی بر مردم حکمرانی مطلق العنان داشته دیکتاتور بوده اند، ولی نتوانستند مملکت و

مردم را خدمتی نمایند. دیکتاتور اگر مخلصانه خدمتگار باشد و هر چه میخواهد برای مردم میخواهد، درین صورت می تواند یک جامعه پس مانده را برای اندازد و مردم را در نتیجه به دیموکراسی و خود ارادی بودن رهنمائی نماید و به اذهان تاریک روشنی بخشد. ولی باید جای شکستن یک بت، بت دیگر را برای پرستش نسازد. سید حسن در اوقات اغتشاش ۱۳۰۸ در جلال آباد فعالیت داشت و در نشر جریده د کورغم و بنیان گذاری بسیار ابتدایی جمهوریت با سید حیدر پاچا سهم گرفت و در دوره ظاهر شاهی فرقه مشر گاری و وزارت

حریبه بود. ولی در سنه ۱۳۱۹ [دوران صدارت هاشم خان- زمانی] به بهانه فعالیت‌های مخالف سیاسی محبوس و در داخل زندان کشته شد. (حبيبي، عبدالجي (۱۳۷۲) جنبش مشروطیت در افغانستان، قسمت پنجم - رجال مهم در حرکت دوم مشروطیت، صفحات ۲۱۱-۲۱۳).

شناخت هاشم خان از شیون

شناخت هاشم خان صدراعظم از سید حسن خان به دوره رژیم امانی و بخصوص اغتشاش شینوار و سقوی بر میگردد. در دوره سقوی، زمانیکه هاشم خان با برادر خود محمد نادر خان از فرانسه برگشته، نادرخان از طریق جنوبی و هاشم خان از طریق تورخم روانه افغانستان شدند، هاشم خان در آغاز به منزل خانواده عبدالرحمن پژواک در تنگه هاررفته و بعد از سپری نمودن چند روزی در آنجا به خوگیانی رفت و در منزل سید حسین پاچا، پدر سید حسن خان، اقامت گزین شد. در این وقت محمد گل خان مومند، قوماندان قوای عسکری تنگه هار، نیز بعد از جنجال با والی علی احمد خان و حمایت سید حسن خان که سابق بحیث کرنیل در فرقه تنگه هار انجام وظیفه میکرد، در خانه سید حسین پاچا بود و باش داشت. سید حسن خان درین دوران یکجا با دوست صمیمی و پسر کاکایش، سید غلام حیدر پاچا، از همین خانه برای نجات کشور اساس یک جمیعتی را گذاشت و نشریه بنام «دکور غم» یا «اندوه میهن» را پخش میکردند.

از اسناد آرشیف انگلستان به مشاهده میرسد که بعد از رسیدن خانواده نادرخان به قدرت، هردو رهبر این جمیعت، سید حسن خان حسن و سید غلام حیدر پاچا، تحت مراقبت استخبارات انگلیس و هاشم خان قرار داشتند و بعد ها زندانی شدند. فرقه مشر سید حسن خان شیون در ماه مارچ سال ۱۹۴۱ داخل زندان کشته شد و سید غلام حیدر پاچا هم یکسال بعد در سال ۱۳۲۱ ش در زندان سرای موتی کابل به عمر ۵۵ سالگی درگذشت.

در یکی از اسناد آرشیف انگلستان در اشاره به فعالیت این جمیعت میخوانیم که «در داخل کشور سال ۱۹۳۹ شاهد دو تحول دیگری به شکل مخالفت با حکومت فعلی [حکومت خاندان نادرشاه- زمانی] بود. اولش جمیعتی به نام جمهوریت، عمدها متشكل از مخالفین داخل و خارج نظام و تاجران ناراضی از پالیسی های اقتصادی و مخالفین شخصی خاندان حاکم بودند. این جمیعت توسط سه شخصیت ورزیده و بلند همتی رهبری میشد، اما در کشوری که هر نوع اختلاف با حکومت قابل تحمل نباشد، فعالیت های آن باید محترمانه اجرا شوند». در همین سند به جمیعت دیگری هم اشاره شده که بنظر میرسد جمیعت «ویش زلمیان» یا جوانان بیدار باشد. در سند میخوانیم که «انکشاف سیاسی دوم که در سال گذشته باعث مشکلات برای حکومت شد، جمیعت جوانان افغان بود رهبران این جمیعت اعضای جوان خاندان شاهیست و شامل اکثریت روشنفکرانیست که در خارج تحصیل نموده یا دارای تحصیلات عالی در داخل کشور میباشند. پالیسی این جمیعت ترقی و پیشرفت در تمام ساحات زندگی سیاسی، اقتصادی و کلتوری بوده و نشانه های مخالفت آن با رژیم موجود عمدها از طریق آرزوی سرعت بخشیدن به ماشین پیشرفت میباشد که در انحصار کهنسالان بوده است. فعالیت بعضی اعضای این جمیعت در ماه های اخیر سبب هیجان حکومت شده است. با وجود یکه میتوان با هدف این جمیعت همدردی داشت، امیدواریم که آنها به هر قیمت تا روشن شدن سرنوشت اسیای مرکزی خود را کنترول

کند». (اسناد آرشیف انگلستان، مارچ ۱۹۴۰،) Report on subversive movements in Afghanistan، March 1940، (pages 105-109).

دريک سند ديگر (مؤرخ ۳ ماه اپريل ۱۹۴۱) آرشیف انگلستان راجع به وفات سید حسن خان در زندان میخوانیم که «رئیس سابق تدارکات [وزارت حریبه-زمانی] که همراه با شش نفر از زیردستانش درین اوخر به زندان انداخته شده بود، در زندان درگذشت. وفات او نسبت خویشاوندان با نفوذش سبب هیجان قابل ملاحظه شده است و عده زیادی فکر میکنند که جزای او به خاطر فعالیت های سیاسی اش بوده، نه مجرم بودنش». (اسناد آرشیف انگلستان، خلاصه استخباراتی هفتة وار مرکز نظامی و هوایی ایالت سرحدی شمال غربی و افغانستان، شماره ۱۳، مؤرخ سوم اپريل ۱۹۴۱).

فرقه مشر سید حسن خان در خاطرات جنرال میراحمد خان مولایی

زبان زاغ: جنرال میراحمد خان مولایی در کتاب خاطراتش حکایت از تحت تعقیب بودن فرقه مشر سید حسن خان حسن داشته مینویسد که «در اوخر سال ۱۳۰۸» روزی برف می بارید من و سید حسن خان فرقه مشرو غلام حسین خان غند مشر پسر مرحوم میرزا عبدالرشید خان منشی که به حیث یاور اعلیحضرت بود در دهن ارسی وزارت ایستاده بودیم، بطرف گلخانه می دیدیم یک زاغ بالای گل خانه نشسته بود. سید حسن خان گفت: زاغ چه میگوید؟ گفتم ما نمی فهمیم شما بفرمائید. گفت: زاغ میگوید شروع این گلخانه را که کرد و کدام شخص آنرا تکمیل نمود و حال کدام شخص در آن سکونت دارد؟ ساعت ۱۴ در مجلس بودیم یک نفر آمد به من گفت اعلیحضرت [نادرشاه - زمانی] شمارا خواسته من به اندیشه شدم اعلیحضرت به من چکار دارد؟ رفتم به گلخانه به حضور شان مشرف شدم فرمودند که امروز شما چهار نفر به دهن ارسی ایستاده بودید چه میگفتید؟ فهمیدم خبر مکمل به حضور شان رسیده. عرض کردم زاغ بالای دیوار گلخانه نشسته بود سید حسن خان پرسید زاغ چه میگوید؟ گفتم ما نمی فهمیم زبان زاغ، زاغ می داند. بعد از آن گفت زاغ میگوید: بنای ارگ را امیر عبدالرحمن خان نهاد، امیر حبیب الله خان و امان الله خان آن را مکمل و مدتی هم سقو در آن نشست، امروز اعلیحضرت در آن تشریف دارند. گفتند: کدام چیز دیگر نگفت؟ عرض کردم: خیر. واقعه را بدون کم و زیاد عرض کردم. مرا رخصت فرمودند. من فوری به سید حسن خان کیفیت را گفت. حینی که رخصت شدیم، نفر آمد سید حسن خان را خواست. از او پرسیده بودند. عین گفته مرا او عرض کرده بود. اعلیحضرت او را نصیحت نموده رخصت کرده بود. فردا سید حسن خان کیفیت را برایم گفت. (مولایی، جنرال میراحمد (۱۳۸۱)، خاطرات و تاریخ (افغانستان ۱۳۰۲-۱۳۴۴ ش) جلد ۱، ص ۲۸۷).

پیشنهاد مخبری: جنرال میراحمد خان تحت عنوان «تقریر به غند شمالی و رد کردن پیشنهاد صدراعظم» خاطره جالب دیگری دارد از صحبتش با سردار هاشم خان صدراعظم که در عین حال سرپرست وزارت حریبه هم بود. او مینویسد که «به تاریخ ۴ بر ج دلو به وزارت حریبه رفت. کارت را دادم که فردا می خواهم شمالی بروم برای رخصت گرفتن آمده ام. امر کرده بودند فردا ساعت ۸ به گل خانه ارگ بیاید. فردا رفتم مرا به اطاق خواب شان دعوت کردند. وارد شدم با دریشی خواب نشسته بودند. فرمودند به شمالی معاملات بسیار است. سید حسن خان فرقه مشر یک شخص دهri مذهب است و طرفدار جمهوریت بی سروپا می باشد. دایما به مخالفت

حکومت سخنرانی میکند، باید متوجه بوده اطلاعات آن سمت را وقتاً فوقتاً برایم بفرستید. برخاستم احترام و بعد عرض کردم: من یک صاحب منصب نمیتوانم مخبری کنم. این وعده دروغ را به شما نمیدهم و اگر خدای نخواسته کسی نظر مخالف با دولت و حکومت داشته باشد و یا اخلال امنیت نماید و من ببینم، فوراً به حضور اطلاع میدهم در وهله اول عرض من بالایشان بد تأثیر کرد. رگ گلویش بلند شد کمی فکر کرد و به حال طبیعی آمده گفت ازین صراحت لهجه شما خرسند شدم و میدانم که شما هیچ وقت از شرافت خانوادگی نمی گذرید. بنابرین مانند برادر من هستید. نزدیک خود خواسته رویم را بوسیدند. بعضی وضعیت‌های شمالی را شرح دادند و ضمناً گفتند زیر بار سید حسن خان نروید. (همانجا، ص ۱۴).

تلاش بدنام ساختن سید حسن خان و آوردن فشار بر جنرال میراحمد خان در کتاب خاطراتش، در پنج صفحه بصورت مفصل از یک توپه دیگر رژیم خاندانی بر علیه سید حسن خان شیون پرده برداشته و از تلاش‌های عبدالقیوم خان فرقه مشرپغمانی که کفیل قوماندانی قول اردوی دوم بود و در این یک هیئت توسط هاشم خان برای بدنام ساختن سید حسن خان فرستاده شده بود، و از مقاومت خودش به مقابل قوماندان قول اردو حکایت نموده است. رژیم خاندانی بعد از ناکامی توپه‌هایش مجبور میشود تا سید حسن خان را به ریاست حرب وزارت حربیه مقرر نموده تا او را در مرکز از نزدیک زیر نظارت داشته باشد. (همانجا، صفحات ۳۲۰ تا ۳۲۵).

زنده‌اند شدن سید حسن خان

بعد از ناکامی تلاش‌های رژیم خاندانی برای پیدا کردن بهانه، بلاخره بهترین فرصتی که برای دستگیری و فرستادن سید حسن خان به زندان دست میدهد، هنگام سفر وزیر حربیه شاه محمود خان به خارج از کشور میباشد. درین وقت سردار اسدالله خان سراج، خواهرزاده نادرشاه سرپرستی وزارت حربیه را به عهده داشت. همه نویسنده‌گانی که راجع به شادروان سید حسن خان شیون نوشته‌اند و یا او را از نزدیک میشناسند، معتقد اند که زندانی شدن و قتل او انگیزه سیاسی داشته است. شادروان محمد هاشم زمانی که بار اول چگونگی شهادت فرقه مشر حسن خان را در خاطرات زندانش بنشر سپرد، در مورد علت کشته شدن سید حسن خان، اشعار و همچنان سوانح زندگی او به پای صحبت یکتن از نزدیکان سید حسن خان، مرحوم سید شمس الدین خان مجرح، نشسته است مینویسد که «نتایجی که من از تحقیق خود در مورد علت کشته شدن سید حسن خان، در مورد اشعار و همچنان سوانح زندگی او بدست آوردم... در این زمینه هیچ شک و شبھه وجود ندارد که قتل سید حسن خان یک قتل سیاسی بود و حکومت همیشه این قهرمان ملی را زیر نظر داشت. چند روز قبل از بندی شدن سید حسن خان، او در وزارت حربیه با سردار اسدالله خان بخاطر قرارداد خرید بیلچه‌های عسکری یک مشاجره جدی لفظی داشت. این قهرمان شهید به اسدالله خان گفته بود که "من فرزند این خاکم و تازمانی که زنده استم به هیچ کسی اجازه نمیدهم که مرا به زور مجبور به امضای یک قرارداد کند، من فقط تسلیم قدرت خداوند هستم و زورگویی خائینین را نمی پذیرم". اسدالله خان بعد از این مشاجره او را به سیلی زده و به او دشنام‌های رکیک و حرفهای بد میزنند. این احتمال هم وجود دارد که اسدالله خان تمام جریان

سید حسن خان را به خانواده خود در دربار قصه کرده باشد و آنها که از قبل در کمین سید حسن خان نشسته و منتظر بهانه بودند، سید حسن خان را توسط پیچکاری از صحنه برداشتند و این یک حقیقت روشن است.
[\(زمانی، محمد هاشم \(۲۰۲۱\)، خاطرات زندان، ترجمه معراج امیری ص ۲۷۴\)](#)

راز شهادت سید حسن خان از زبان یک شاهد عینی

شادروان محمد هاشم زمانی از زبان یک شاهد عینی که به حیث سرپرستار در شفاخانه زندان دهمزنگ کار میکرد، در کتاب خاطرات زندانش جریان شهادت سید حسن خان فرقه مشتر را بنشر سپرده است. این شاهد عینی به نام سلیم یکتن از دکتوران تاجک تبار عسکری روسی بود که در جریان جنگ دوم جهانی فرار کرده و بعد از آمدن به مزارشریف زندانی و به زندان دهمزنگ انتقال داده شده بود. سلیم میگوید که «ما در مجموع بیست نفر بودیم.

بعد از چند روز ما همه دستگیر شدیم در جریان تحقیق ...

پنج نفر ما در اثر شکنجه، جانهای خود از دست دادند و پانزده نفر مارا به زندان دهمزنگ انتقال دادند. در این جا هم متحمل رنج‌ها و شکنجه‌های زیاد شدیم. تمام ما را به دستگاه‌های صنعتی مجبور به کار کردند. من برای شان گفتم که من پرستار استم. از گفتن حقیقت که من داکتر عسکری استم، ترس داشتم. مرا به صفت پرستار به

شفاخانه زندان مقرر کردند. دو ماه بعد وقتی داکتران کار مرا دیدند، وظیفه سرپرستاری را بمن دادند. یک و نیم سال بحیث سرپرستار کار کردم تا اینکه یک سرطیب جدید مقرر شد. او یک آدم سرخ و سفید و چاق بود که عبدالرحیم نام داشت. تمام کارکنان و عمله شفاخانه را خواسته و به آنها گفت: شما باید با نظم و دسپلین خوب داشته و مطابق مقررات شفاخانه کار کنید و از اوامر آمرین اطاعت کرده مطیع و فرمانبردار باشید. بعد از آن اگر کسی از امر آمر سرپیچی و نافرمانی میکرد، به او سخت جزا داده میشد. عبدالرحیم هفته یک بار تمام کارکنان شفاخانه را نزد خود میخواست و همان حرفاها خود را تکرار میکرد. یک روز یک زندانی مریض را از کدام جایی به شفاخانه زندان دهمزنگ آورده و بستر کردند. عبدالرحیم روزانه چندین بار خودش از او مراقبت کرده و برایم بار بار به تاکید میگفت: این مریض یک "خاین بزرگ" است، متوجه او باید باشی که کسی با او صحبت نکند. به دل من این شک پیدا شد که این بندی هر کسی که است، باید یک آدم مهم باشد



برای کپی مجانی پی دی ایف این کتاب روی
تصویر کتاب کلیک کنید

د پانو شمیره: له ۵ تر 7

افغان جرمن آنلайн په درښت تاسو همکاری ته را بولی. په دغه پته له مور سره اريکه تينګه کري
maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکني د ليکنېزې بنې پازوالې د ليکوال په غاره ده، هيله من يو خپله ليکنه له راپړلو مخکي په خير و لولئ

یک روز مریض برايم گفت... "من يك افسر نظامي استم و نام سيد حسن (حسن) است، مرا برای کشتن اينجا آورده اند." ... چند روز ديگر هم با اين بندی صحبت هايي داشتم، برايم معلوم شد که او يك شخصيت بسيار با فهم سياسي است که حکومت او را به ناحق زنداني کرده است.

يک روز ديگر عبد الرحيم خان با ترس و لرز و ارخطايی به شفاخانه آمد. به دفتر سرطبابت نشسته و برايم گفت: تمام پرستاران شفاخانه را جمع کرده نزد من بياور، اينجا يك بندی سخت مریض است، نمیخواهد که پیچکاري شود، پرستاران باید او را محکم بگیرند تا من او را پیچکاري کنم سرطبيب پيش و ما از عقبش به اطاق سيد حسن خان داخل شديم. داکتر پیچکاري را از بكس کشيد و به سيد حسن خان گفت: تو مریض استي و به پیچکاري ضرورت داري، پرستاران شما را محکم ميگيرند و من شما را پیچکاري ميکنم.

سید حسن خان برايش گفت: من جور استم و پیچکاري نمیکنم، شما مرا با پیچکاري میکشيد! سرطبيب به پرستاران امر کرد که پاها و دستها يش را محکم بگيريد که او را پیچکاري کنم، چون کاردارم و باید زود بروم به جبر سيد حسن خان را پیچکاري کرد. سرطبيب وقت برآمدن به قهر به من گفت: هوشت باشه که هیچ کسی نزد مریض نزود. بعد از یک ساعت که گذشت مریض شروع به داد و فریاد کرد: ظالم ها، مرا میکشید اما چرا اینقدر رنج عذاب میدهيد. من به اطافش رفتم، برايم گفت: دیدي که مرا با پیچکاري کشتن، اmantem را خيانت نکنی! برايش گفت: اmantem را به کسی میسپارم که ايمانداريش برايم ثابت شود! اين حرف را برايش زدم و از اطاق برآمدم و او خفتن جان را به حق تسلیم کرد. شبانه چند نفر آمدند و جسد او را از شفاخانه برداشتند. (زماني، محمد هاشم (۲۰۲۱)، خاطرات زندان، ترجمه معراج اميري صفحات ۲۶۹-۲۷۴).

يک نمونه از اشعار سيد حسن خان

زده کره

پٽه خوله وينا د گل له بلبل زده کره	په نغمه له بلبل غږيدل زده کره
په هوالکه ورمه چلېدل زده کره	رخت په سر کره له غنچي نه رابهershه
په زيره صورت د گلو ساتل زده کره	د ازغي په خير د گل سره همراز شه
په هربوتي د ګلشن تاويدل زده کره	نسترن شه، په آغوش سرو آزاد کره
گهواري غوندي د خان کريدل زده کره	که د نورو آسايش، او آرام غواړي
د شاهين په دود آزاد الوتل زده کره	کورني مرغه په شان به خومره ژوند کړي
خان قربان کړه د بسمل تپيدل زده کره	د خليل د نخلستان، سرو آواز کړي
د جرس په آواز تلل او راتلل زده کره	ګپندۍ شه کاروان هی کړه منزل لنډ دی
د ژوندون دود او دستور آلول زده کره	رمزد مرگ او د حیات په مینځ کې زور دی

رژیدو له ویری نه غورپېږي ولې اندیښنه پرېږده ، غوتۍ توکل زده کړه
راحت پرېږده زحمت واخله سید حسنہ د وطن په درد و غم ژړیدل زده کړه
(بینوا، عبدالرؤف (۱۳۴۶)، اوني ليکوال، لوړې توک، ۲۵۵-۲۵۴ مخونه).
(پایان)

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلайн په درنښت تاسو همکاری ته راپولي. په دغه پته له مور سره اړیکه تینګه کړی maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنېزې بنې پازوالي د ليکوال په غاره ده ، هيله من یو خپله ليکنه له رالېرلو مخکې په څير و لولئ